

زبان پهلوی

نوشته فریدون جنیدی

برگرفته از کتاب نامه پهلوانی (آموزش خط و زبان پهلوی؛ اشکانی و ساسانی)

سخن آغاز

برای ایرانیان، آموزش پهلوی آسانترین و شادی‌بخش‌ترین کارها است همانگونه که برای یک کودک، غنودن در آغوش مادر...

زبان پهلوی، مادر زبانهای مردمان ایران از کردستان و بلوچستان... دیلم و مازندران، گیلان و خوزستان، خراسان و پارت، آذربایجان و ماد، اراک و پارس... بلخ، سغد و خوارزم و سمرقند، و کومش و لرستان و بختیاری سپاهان و کرمان و مکران و کوهستان و یزد است، و مادران ایرانی هر کدام در گوشه‌ای از این مرز بوم بگونه‌ای فرزندان خویش را با نغمه‌های این زبان پرورش می‌دهند! گوئی زبان پهلوی همچون خون، در جویبار رگهای ایرانیان، هر زمان با آهنگی، و هر مکان با رنگی جریان دارد... اما در هر جای همراه با تپش دل فرهنگ کهنسال و دیرپای ایران می‌تپد. و با هر تپش همراهی خویش را با دیگر رهروان این راه دراز آهنگ تاکید می‌کند؛ زبان... عاملی که احساس و اندیشه و فرهنگ مادر را به فرزند منتقل می‌کند در بیان اندیشه‌های آینده و در ایجاد ارتباط و هماهنگی‌های معنوی و همراهی‌های جامعه بشری بسیار موثر است، و به همین روی است که؛ متفکران و اندیشمندان جهان سعی کرده‌اند که تا آنجا که ممکن است این وسیله بزرگ ارتباط معنوی را یکسان کنند و کوشش برای آموزش اسپرانتو در جهان ادامه دارد(۱).

با این حال نزدیک کردن شاخه‌های یک درخت تناور به یکدیگر، وحدت کامل بین اجزاء درخت پدید نمی‌آورد، اگر دیده‌ی جهان‌سنج، شاخه‌ها را دنبال کند، و وحدت آنها را در تنه درخت، و در ریشه آن ببیند، راز هماهنگی و وحدت جامعه بشری را بهتر درک می‌کند.

امروزه با فاصله‌هایی که بین مردمان این مرز و بوم در طی قرون اخیر افتاده است، این یگانگی به پریشانی مبدل شده است اما جوان بلوچ که به آهن، «آسین» می‌گوید، اگر بداند که یوانک(۲) کردستان هم آنها «آسین» می‌نامد بهتر درک می‌کند که پس‌گردد و بلوچ دو شاخه از یک درخت‌اند!

باز اگر این دو بدانند که روستائی دامغانی آنها «آهن» می‌داند هر دو پی می‌برند که این هر سه تلفظ در اصل یکی‌اند، و باز در برخورد به تلفظ خراسانی آن که «آهن» است، به واژه آهنگر برخوردند که بگونه «آهین‌گر» بیان می‌شود، شاخه‌ای دیگر از این درخت را یافته‌اند. اگر اینان بدانند که ریشه این واژه «سین» و «آسین» پهلوی است و باز همه از ریشه اوستائی و فارسی باستان «سَئین» و «اسَن» برآمده‌اند، بیشتر به رگهای قلب نزدیک شده‌اند.

رسیدن به وحدت بیشتر، آنگاه‌ست که بدانند این واژه در سانسکریت نیز معادل و مشابه واژه اوستائی آنست، پس یکباره وحدت پیشین، با ششصد میلیون نفر مردمان شبه قاره هند پیوند می‌خورد!...

آنگاه اگر با تپش قلب زمان و جهان در سوئی دیگر از این درخت تناور به پیش برویم با شگفتی خواهیم دید که بزبان آلمانی همین واژه بصورت اِیسن (eisen) تلفظ می‌گردد... پیشتر می‌رویم و انگلیسیان را در می‌یابیم که بدان «آیرن» می‌گویند.... آنگاهست که این یگانگی بزرگ خود را نشان می‌دهد، و دیگر؛ اگر قدرتمندان و دولتمردان را اندیشه جنگ و خونریزی بر سر مرزهای ساختگی است، ما را بر سر جهان بی‌مرز بی‌کرانه پروای جنگی و آهنگ ستیزی نخواهد بود.

فرانسوی می‌گوید: «تو اِ مون پر» (tu es mon père)

خراسانی می‌گوید: «تو - ای - پیر - مو» ... تو پدر منی

نژاد گل (Peuples Gaulois) می‌گوید «مامر» (ma mère) و نژاد گیل می‌گوید «می مار» و ایتالیایی می‌گوید mia madre، ... مادر من.

اصفهانی می‌گوید «کی اِس»، و فرانسوی می‌گوید «کِس» (qui est)، و ورامینی می‌گوید «کیه» و ایتالیایی می‌گوید «کیه» (chi è) ... کیست؛

انگلیسی می‌گوید «مای برادر» (my brother)، فرانسوی می‌گوید «مون - فر» (mon frère) گیلانی و طبرستانی می‌گوید «می برر» و خراسانی می‌گوید «برار مو»

این جمله پرفسور هارولد والتر بیلی رئیس انجمن فقه اللغة انگلستان را اگرچه در چند نامه دیگر نیز آورده‌ام، میبایستی بویژه در اینجا آورد که: «زبانهای هند و اروپائی، در طی قرون مختلف از چین (زبان ایرانی در دوره مغولان حتی در پکن هم بوسیله آلانان گفتگو می‌شد) تا جزایر ایرلند بدانها تکلم می‌کردند... بنابراین یک دانشجوی انگلیسی هم که بخواد زبان مادری خود را نیک تحصیل کند، باید از کتیبه‌های فارسی باستان اطلاعاتی بدست آورد! (۳)...»

ایرانیان نمی‌بایستی بر سر گنج «خفته» باشند و این گنج بزرگ، زبان ایرانی است که زیباترین، شاعرانه‌ترین، عارفانه‌ترین اندیشه‌ها و عواطف بشری در حکیمانه‌ترین جملات و واژه‌های آن به جهان پیشکش شده است.

اندکی بخود آئیم... بجز از کتاب مقدس و انجیل بالاترین تیراژ چاپ در جهان رباعیات خیام است!!...

و تازه این ترجمه همگی نشانگر اندیشه ژرف خیام، که از ژرفای اقیانوس متلاطم و موج فرهنگ ایرانی مایه و تموج گرفته، نیست، و بسیاری از رباعیات سست و بی‌مایه بدان افزوده شده است. با این حال استقبال جهانیان از این کتاب را به چه باید تأویل کرد؟

بازاریان اروپا، و ارباب نعمت و دولت آن دیار هرگاه ایران را با نامی خوانده‌اند... گاهی برای آنکه آنرا از اراک «عراق» که قسمتی از مرز ایران است بکلی جدا سازند، بدستور یک سیاستمدار بدبخت جهان‌خوار انگلیسی آنرا پرسیا نامیدند، زمانی آنرا کشور قالی و دورانی مملکت نفت و گاهی... .

اما حقیقت مطلق اینست که ایران کشور فردوسی و خیام و سعدی است، ایران خاستگاه بزرگمهر، زرتشت و مزدک است.

ایران گاهواره تمدن و فرهنگ است، ایران را نه افتخار همه در جنگ است!

دمی بیندیشیم، در سالهای ۶۲۵ هجری تا ۶۷۵ چند امیر و اتابک و خواجه حرمسرا و مفتی و محتسب در شیراز بوده است، همزمان در نواحی دیگر ایران چندین و چند از این کبکبه و دبدبه ظاهری دولتمردان زبون و بیچاره؟...

اما آنان همگی به خاک رفتند و از آن میان سعدی زنده است. سعدی در جان و روان همه جهان زنده است، و همه متفکران بزرگ جهان سعدی را شاعر آسمانی ایران، شاعر آسمانی جهان خطاب میکنند!

از این گروه امیر و وزیر و شاه و شاهزاده و خدم و حشم پر طمطراق دربار پادشاهان، چه تأثیری در اندیشه و زندگانی ایرانی امروز بر جای است، الا آنکه هر ایرانی در روز چندین بار می‌گوید:

بنی آدم اعضای یک پیکرند که در آفرینش ز یک گوهرند

از پانصد پیل و پیلبان و صد هزار لشکر محمودی و فاجعه‌های دربار و حرمسرایش هیچ نماند، گوهرهای دزدی او از هندوستان بی‌آزار نیز به اطراف جهان پراکنده گشت، اما امروز و دیروز و همیشه، هر انسان متفکر و اندیشمند، این اندیشه بزرگ فردوسی را از روان خویش می‌گذرانند که: بنام خداوند جان و خرد و باز خود می‌گوید که اندیشه را پروای گذشتن از این معنای شگرف نیست.

این گنج بزرگ را دریابیم، و با آن زندگی کنیم، و از آن راز هماهنگی و وحدت جامعه بشری را بیاموزیم و این کار ممکن نیست مگر آنکه زبان پهلوی را بیاموزیم و به میانجی آن به کتابهایی که به این زبان نوشته شده است دست یابیم و با آن سیر روحانی دیگری را در اوستا و سانسکریت بی‌آغازیم و بدانیم که ریشه زبان‌های اروپائی در این سواست و جهانیان، فرزندگان خویش را دعوت به خواندن زبان ایرانی می‌کنند.

زبان پهلوی

درباره نام پهلوی و زبان پهلوی، سه گونه تعریف شده است: نخست آنکه گروهی از نویسندگان پس از اسلام، آترا منسوب به پهل به دانسته‌اند، که آن نام پنج شهرستان آذربایجان، همدان، ماه‌نهاد، ری و اصفهان بوده، و نیز گفته‌اند که فهلوی زبانی بوده است که شاهان ساسانی در مجالس خود بدان زبان سخن می‌گفته‌اند.

به این ترتیب، پهل نیمه غربی ایران را در بر می‌گیرد. اما روایات بسیاری هم هست که درباریان ساسانی به زبان دری سخن می‌گفته‌اند، که آن زبان خراسانیان است.

شمس قیس رازی در کتاب المعجم فی معانی اشعار العجم می‌گوید که بیشتر مردمان عراق (۴) رغبت زیادی به انشاء و انشاد ابیات فهلوی دارند، و از قول و غزل‌های عربی و «دری» چنان لذت نمی‌برند که از فهلویات و از آنجا که شمس قیس، خود اهل ری بوده است در درستی گفته او شک نمی‌توان برد و بنابراین زبان ری نمی‌تواند زبان مرسوم دربار ساسانیان باشد. از سوئی ترانه‌های بسیاری که از دوران‌های پس از اسلام در سرزمین ماد، یعنی آذربایجان و همدان و لرستان رایج بوده بنام فهلویات مشهور است. که از همه بیشتر و بهتر ترانه‌های باباطاهر همدانی است که کمتر ایرانی هست که با آن آشنائی نداشته باشد.

دیگر آنکه، به عقیده زبان‌شان و ایرانشناسی غربی، پهلوی، صورت دیگری از واژه «پرتوی» است که همان پارتی، یا اشکانی، یا خراسانی است (۵).

بنظر می‌رسد که چون عظمت دستگاه فرهنگی اشکانیان چنان بوده است که درباریان در زمان ساسانی نیز با همان زبان پارتیان، یا پهلوی سخن می‌گفته‌اند، و بعلت نام «در» یا دربار بعداً به زبان دری موسوم گشته است.

این بود آنچه که سه گروه از نویسندگان و پژوهشگران دربارهٔ زبان پهلوی گفته‌اند، اما آنچه که از شاهنامه برمی‌آید چنین است که زبان پهلوی، زبان عمومی ایران بوده است و آن هم منسوب است به «پَهَلَو».

نخستین باری که در شاهنامه از «پَهَلَو» یاد می‌شود در زمان «منوچهر» است یعنی زمانی که از نظر تاریخی معادل است با زمان پس از مهاجرت آریائیان و سه گروه شدن آنان :

بفرمود پس، تا منوچهر شاه
ز «پهلَو» به هامون گذارد سپاه
و چون در این شعر، «پَهَلَو» در مقابل «هامون» و دشت آمده، معلوم می‌شود که «پهلَو» در اصل به معنی کوه و کوهستان بوده، و این معنی چندین بار دیگر نیز در شاهنامه تکرار شده است:

بفرمود، تا قارن رزم جوی
ز «پهلَو» به دشت اندر آورد روی

یا:

یکی لشکر آمد ز «پهلَو» بدشت
که از گرد اسبان، هوا تیره گشت

یا:

بفرمود، تا جمله بیرون شدند
ز «پهلَو» سوی دشت و هامون شدند

چون با این اشارات، شکی نمی‌ماند که «پهلَو» در اصل به معنی کوهستان بوده است. بایستی دربارهٔ آن موشکافی کرد!

باستان شناسانی که در دشت ایران به اکتشاف پرداخته‌اند شگفت زده شده‌اند که چطور از حدود شش هزار سال پیش به این طرف در دشت‌ها اسکلت انسان دیده شده است و پیش از آن نه.

دلیل بزرگ آن این است که آریائیان تا شش هزار سال پیش در کوهستانها و رودبارهای کوهستانی زندگی می‌کردند. و چون دشتهای ایران زمین خشک بوده است، زندگی در دشتهای یا لاقل در همهٔ دشتهای ممکن نبوده اما از حدود شش هزار سال پیش که در شاهنامه، با پادشاهی فریدون و ایرج و منوچهر از آن نام برده می‌شود، ایرانیان موفق به اختراع قنات یا کاریز شدند که انسان آریائی در دشتهای ایران شهر پراکنده شد، و اکنون آثار زندگی او و گورستانها و استخوانهایش در دشت بدست باستان شناس می‌رسد!

بنابراین مسکن اولیهٔ آریائیان که «پهلَو» یا کوهستان بود کم‌کم به دشت‌ها نیز کشیده شد، اما نام «پهلوی» بمعنی آریائی و ایرانی بر جای ماند .

اینست که در شاهنامه همه از «پهلوی» معنی ایرانی برمی‌آید، نه یک قوم مثل سیستانیان، یا پارسیان، یا مادها بلکه «پهلوی» شامل همهٔ اقوام آریائی، ایرانی است، چنانکه افزون بر زبان پهلوی یا «پهلوانی»، از کیش پهلوی، جامهٔ پهلوی، سرود پهلوی، جوشن پهلوی و خط پهلوی در شاهنامه فراوان نام برده شده است، که چون همهٔ آن مثال‌ها را نمی‌توان در اینجا آورد، برخی از آنها را برای آگاهی تو خوانندهٔ نامهٔ پهلوانی برگزیده‌ام:

سرود پهلوی:

سخن‌های رستم به نای و به رود بگفتند، بر «پهلوانی سرود»

جوشن پهلوی:

نشسته بر آن بارهٔ خسروی بپوشیده، آن «جوشن پهلوی»

خط پهلوی:

نوشتن پیاموختش «پهلوی» نشست سرافرازی و خسروی

کیش پهلوی:

تبه کردی آن «پهلوی کیش» را چرا ننگریدی پس و پیش را؟

جامهٔ پهلوی:

بخاک اندرون شد سرش ناپدید همه «جامهٔ پهلوی» بردید

بویژه در این شعر، بروشنی هر چه بیشتر «پهلوی» در برابر «رومی» و «چینی» آمده، معنی «ایرانی» از آن بر می‌آید.

بفرمود، پس خلعتی خسروی ز رومی و چینی و از پهلوی

اکنون که دانسته‌ایم «پهلوی» و «پهلوان» منسوب به «پهلو» بمعنی ایرانی است، خوب است بدانیم که ایرانیان به دلیل علمی فراوان، که اکنون پس از هزاران سال بزرگترین زبانشناسان و دانشمندان خاورشناس تأیید می‌شود، زبان خویش را زیباترین زبانها می‌دانستند و بنابراین نغمه‌سرائی بلبل را سخن پهلوی می‌شمردند، و در پایان این بخش بد نیست به سه شعر در این مورد توجه کنیم، شعر نخست از فردوسی در مقدمهٔ داستان رستم و اسفندیار:

نگه کن سحرگاه، تا بشنوی ز بلبل، سخن گفتن پهلوی

شعر دوم از خیام:

روزی است خوش و هوا نه گرم است و نه سرد ابر از رخ گلزار همی شوید گرد
بلبل بزبان پهلوی با گل زرد فریاد همی زند که؛ می‌باید خورد

و آخرین از حافظ:

بلبل بشاخ سرو، به گلبانگ پهلوی می‌خواند؛ دوش درس مقامات معنوی

فارسی میانه

امروزه زبان شناسان در مورد زبان ایرانی سه دوره قائل شده‌اند و برای هر یک نامی برگزیده‌اند که هنگام بررسی با یکدیگر نیامیزند.

- ۱- فارسی باستان شامل زبان کهن پارسی هخامنشی، و زبان اوستائی که با پارسی نزدیکی بسیار دارد، و نیز با زبان کهن هندوستان یعنی سانسکریت نزدیک است
- ۲- فارسی میانه شامل پهلوی اشکانی و پهلوی ساسانی
- ۳- فارسی جدید زبان فارسی دری پس از اسلام

پس موضوع این دفتر بررسی زبان فارسی میانه است. هرگاه مقصود اشاره به زبان اشکانیان، یا پهلوی کهن باشد، پهلوانیک بکار می‌رود و هرگاه مقصود از پهلوی نو و زبان دوران ساسانیان باشد پارسیک می‌آورند.

خط پهلوی

ابن الندیم نویسنده نامه گرامی الفهرست از قول روزبه پارسی (ابن مقفع) دانشمند بزرگ ایرانی می‌گوید که ایرانیان برای نویسندگی در رشته‌های گونه‌گون، هفت نوع خط داشته‌اند که متأسفانه بیش از سه نوع از آن خطها برای ما باقی نمانده است. وی نام آن خطوط را هم یادآور شده است. اما چون همه آن نام‌ها بخوبی خوانده نمی‌شود نام همین سه خط باقیمانده را بیاد بسپریم.

- ۱- «دین دبیره» که برای نوشتن اوستا بکار می‌رفته و می‌رود. این خط دارای ۴۴ علامت است و هم اکنون نیز کامل‌ترین خط جهان است و بجز از بعضی حروف مثل ض، یاع یا حروف اختصاصی زبانهای دیگر، که در زبان ایرانی نبوده، از نظر «واک»های صدا دار در جهان نظیر ندارد. پس از آنکه اسکندر مقدونی، کتابهای ایران را بآتش کشید بلاش اشکانی، بدان‌هنگام که فرمان به گردآوری «نسک»های بازمانده از کتابسوزان را داد، بدان روی که دبیره کهن فراموش شده بود، این دبیره را برای نوشتن اوستا که در آن زمان گویشی کهن بوده و نیاز به حروف ویژه داشته از روی خط «هام دبیره» و با افزودن برخی نشانه‌ها پدید آوردند.
- ۲- «آم دبیره»، یا «هام دبیره» که خط عمومی کتاب‌ها و نامه‌ها بوده و همین است که می‌خوانیم آنرا فرا بگیریم.
- ۳- «گشته دبیره» که برای نوشتن سنگ نوشته‌ها، قباله‌ها، سکه‌ها بکار می‌رفته و شباهت با «هام دبیره» دارد. خط‌های دیگری مثل «راز دبیره» یا خط خسروی... نیز بوده است که به دست اعراب نابود شد (۶).

الفبا

الفبای «هام دبیره» با الفبای زبان فارسی وجوه اشتراکی دارد که فراگیری آنرا برای فارسی زبانان آسانتر می‌کند.

در الفبای زبان فارسی ۱۵ علامت وجود دارد که برخی از آنانرا با اضافه کردن نقطه یا سرکش به صورتهای گونه‌گون می‌خوانیم مثلاً علامتی که حرف «ب» را مجسم می‌کند با تغییر نقطه بصورت «ت»، «پ» و «ث» نیز خوانده می‌شود.

به همین ترتیب علامات اصلی خط «هام دبیره» ۱۴ تا است که با تغییر اضافاتی بالغ بر ۲۴ حرف می‌گردد، که برابر است با ۲۴ حرف زبان فارسی (۷).

با این مقدمات می‌توان نگاهی به الفبای خط پهلوی افکند، اما لزومی ندارد که هم اکنون آنرا فرا گیرید، زیرا که آموزش حروف در میان واژه‌ها آسانتر و بهتر است. در اینجا می‌توان به وجوه اشتراک این الفبا با الفبای فارسی توجه کرد!

آ. آ = ا

ب = ب

پ = پ

ت = ت

ب = ج

چ = چ

ند = خ

ؤ = د

ذ = ذ

ر = ر

ز = ز

ث = ث

س = س

ش = ش

غ = غ

ن = ف

و = ک

ق = گ

ل = ل


م = م


ن = ن



ا = و، او


ه = ه

ی = ی، ای

یک نگاه به این الفبا، نشان می‌دهد که در آن مثلاً «آ» و «خ» و «ه» از یک گروه‌اند و بصورت  مشخص می‌شوند .

یا آنکه حروف «ج»، «د»، «ذ»، «گ» و «ی» یک گروه‌اند که با علامت  نشان داده می‌شوند .

همچنین حرف  که نشان دهنده «ف» و «پ» است یا حرف  که مشخص‌کننده حرف «ل» و «ر» است و حرف

 که بیانگر «ز» و «ژ» است.

آوانویسی

در فرانسه تحقیق کرده‌اند که برای تلفظ حرکت پیش یا ضمه «او» ۴۵ نوع تلفظ از ۰ تا u وجود دارد (۸). این حرکات در لهجه‌های محلی ایران نیز هنوز موجود است. بطوریکه مثلاً در زبان نیشابور تلفظ واک صدadar «او» در واژه‌های «کور»، «تنور»، «زنبور»، «او» (ضمیر)، «کوه»، «رود» متفاوت است، اما در زبان فعلی رسمی فارسی دری این صورتهای گوناگون (که به پهنآوری و گسترده‌گی زبان کمک می‌کند) برافاده و غیر از دو حرکت (اُ=ا) و (او=ū) بر جای مانده است .

واک دیگر صدا داری که اکنون فقط در تهران به یک صورت تلفظ می‌شود حرف «ای» است، اما در زبانهای دیگر ایرانی، چون کردی، بلوچی، تبری، خراسانی ... صورتهای مختلفی از آن باقی است مثل شیر جانور که بصورت شیر تلفظ می‌شود و شیر خوراکی که به همین گونه، فعلی شیر بیان می‌گردد. یا «سیر» غذا و «سیر» گیاه که هر دو گونه تلفظ دارند و در تهران به یک گونه بیان می‌شود .

این گونه واک‌ها در زبان پهلوی هم موجود بوده است و از آنجا که تغییری در آن زبان رخ نداده است می‌یابد که در آموزش آن تلفظ‌های اصیل را فراگرفت .

بنابراین برای نشان دادن حروف و حرکات لازم است که یک الفبای بین‌المللی را در خط لاتین بخاطر بسپاریم که با استفاده از آن حرکات واژه‌ها را (که در خط فارسی دری نمی‌توان نشان داد) به همانگونه که هست، یا لااقل نزدیک به آن فراگیریم (۹).

واینست جدولی که تقریباً در همه جای جهان برای نشان دادن حرکات در سطحی که مورد نیاز ما است مورد قبول است .

e = ا کوتاه مثل تلفظ «ا» در واژه چشم

a = آ

ē = ا بلند مثل تلفظ «ی» در واژه پیدا

ā = آ

f = ف

b = ب

g = گ

č = چ

h = ه

d = د

i=ای کوتاه مانده تلفظ «ای» در واژه قیف	š = ش
ī=ای بلند مانده تلفظ «ای» در واژه کرمانی	t = ت بین زبان و دندانهای بالا
j=ج	u = او کوتاه چونان تلفظ «او» در واژه کوچه
k=ک	ū = او بلند چونان تلفظ او در واژه کوی
l=ل	v = و (از بین دندانهای بالا و پائین)
m=م	w = و (از بین دو لب)
n=ن	x = خ
O=اُ کوتاه همچون تلفظ «اُ» در واژه کجا	y = ی مثل تلفظ «ی» در واژه یزدان
ō = اُ بلند همچون تلفظ «اُ» در واژه اوژن، شیراوژن	z = ز
p=پ	ž = ژ
r=r	δ = ذ (از بین زبان و دندانهای بالا)
s=s	γ = غ

تلفظ

سخن مردمان گویی در جویباری آوازخوان در رگهای زمان به پیش می‌رود و هر زمان متناسب با بستر خویش آهنگی و طنینی و روشی دیگر دارد.

در این جوی آوازخوان هر چه در زمان به عقب برمی‌گردیم کیفیت زمزمه جوی، سخن از هماهنگی و همبستگی بیشتر جامعه بشری می‌گوید، و هر چه در آنسوی به جلو رویم واژه‌ها از یکدیگر دور می‌شوند، و در هر گوشه‌ای و کشوری، به گونه‌ای دیگر تلفظ می‌شود بطوریکه در نظر نخست نمی‌توان پی به ریشه یکسان آنان برد.

در این کتاب چون سخن از زبان پهلوی است پس یکسانی و همبستگی آن با دیگر زبانهای آریایی مورد نظر قرار می‌گیرد. مثلاً نام ماه از دورترین ایام تاکنون بدین صورت دگرگون شده است:

اوستائی: ماونگه māwngh	یا آنکه عدد ۱۰ در زبانهای مختلف این صورته را پذیرفته:
تالشی: ماونگه māwngh	سانسکریت: दश daśa
پهلوی: ماه māh	اوستا: دَس dasa
فارسی دری: ماه māh	فارسی باستان: دَث daθa
کردی: مانگ māng	ارمنی: داس dās
گیلکی و تبری: مَنگ (در واژه مَنگ تُو = مهتاب) māng	پشتو: لس las
انگلیسی: مون moon	هندو: داس dās
انگلیسی: ماونت (سی روز) month	فرانسه: دیز diz
یزدی و کرمانی: ما ma	ایتالیائی: دی چی diči
	فارسی و پهلوی: ده dah
	انگلیسی: تن ten

این مثالها نشان می‌دهد که در دگرگونی واژه‌ها دو عنصر برتردخال دارد یکی عنصر زمان و دیگری عنصر مکان.

و از آنجا که بر زبان پهلوی، که اکنون مورد مطالعه ما است، از هنگامیکه پس از هخامنشیان با نام پهلوی اشکانی، یا پارتی زبان رسمی ایران گردید، تا هنگام سقوط ساسانیان و دو سه قرن پس از آن که هنوز به این زبان (با نام پهلوی ساسانی یا پارسیک) کتاب نوشته می‌شد، لااقل ده قرن زمان گذشته است بنابراین در برخی از واژه‌های آن نیز بنابه عنصر زمان تغییراتی روی داده است که پهلوی‌دانان جهان برای خواندن آن دوگونه از تلفظ را برگزیده‌اند.

۱- تلفظ کهن، یا پهلوی اشکانی و پارتی

۲- تلفظ نو یا پهلوی ساسانی و پارسیک

تلفظ نوگرایان به فارسی دری بسیار نزدیک است، و به عنوان مثال فعل «کردن» در آن به همین صورت بیان می‌شود در حالیکه در پهلوی کهن بصورت «کرتن kartan» آمده است.

در اینجا به چند دلیل تلفظ و آوانویسی کهن بکار می‌رود:

۱- تلفظ کهن، با نوشته آن یکسان است، و کسیکه می‌خواهد هم اکنون پهلوی بیاموزد نایستی که در آموختن آن سرگردان شود.


۲- معلوم نیست آنچنانکه نوگرایان تصویر می‌کنند، همه واژه‌ها در این زبان بصورت نو، تطور پیدا کرده باشد، کما اینکه واژه روز که در پهلوی کهن روچ rōč تلفظ می‌شود و در تلفظ نو rōz، هم اکنون در بلوچستان rōč و در کردستان rōž و در خراسان rōz خوانده می‌شود، پس ممکن است در حالیکه برخی از واژه‌ها در یک مکان تطور پیدا می‌کنند، در مکانی دیگر به همان صورت کهن بر جای بمانند.

۳- برای کسیکه به شیوه کهن پهلوی را آموخت، اداء تلفظ نو آسان است و عکس آن مشکل.

۴- در فرهنگ‌هایی که تاکنون در ایران به چاپ رسیده شیوه تلفظ کهن بکار گرفته شده.

۵- تلفظ کهن نزدیک‌تر است به تلفظ فارسی باستان و اوستائی بنابراین کسیکه آنرا فراگیرد در برخورد با متون فارسی باستان و اوستا به صورت واژه‌ها بیشتر آشنائی خواهد داشت.

حروف در کلمات

حرف  بصورت ā = آ

ā.p

pā آپ = آب

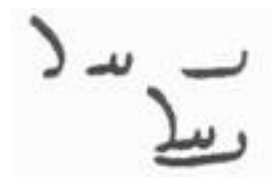
حرف  با تلفظ š

š.r.a

arš ارش (واحد اندازه گیری)

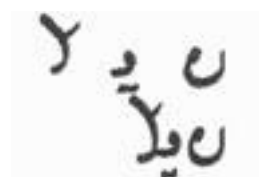
حرف ب = b



r.ā.b

bār بار

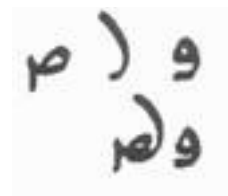
حرف پ = p



l.ī.p

pīl پیل = فیل

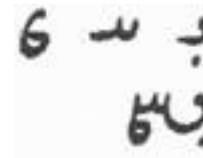
حرف ت = t



t.r.k

kart کرت = کرد

حرف ج = J



m.ā.j

jām جام، شیشه

حرف چ = č

۵۱۹

چند

حرف نذ خ = x

نذ ا ص د ی

خوتای

پیوند حروف

مبحث حروف در کلمات به پایان رسید و یک نکته دیگر را باید بدان افزود همانطور که حرف **ذ** = غ دیدیم، در اتصال به حرفی دیگر، صورتش دیگرگون گردید.

چند حرف دیگر نیز به همین ترتیب در اتصال به حروف پیش از خود صورتشان دیگر می شود که عبارتند از:

حروف

چ = **چ** ج = **ج** ز = **ز** ژ = **ژ**

که تمام این حروف در اتصال به صورت **و** در می آیند . مثال:

چ آزاد

چ

چاه čāh

چ چسبیده

چ

čvar ورچ = ورج، شکوه

س آزاد یا اول واژه

زات

zāt زات = زاد

س چسبیده

اد

varz ورز، ریشه ورزیدن، انجام دادن

ژ

ژ آزاد یا اول واژه

ژرف

Žufr ژرفر = ژرف، عمیق

ژ

ژ چسبیده یا پایان واژه

رژ

burž بورژ = برز، بالا، افراز

مثالها را نظیر یکدیگر آوردم تا دیده شود که اگر نقطه یا علامتی بر روی حرف نباشد بسیار از واژه‌ها را می‌توان به چند نوع

س

خواند. همچون واژه که آنرا می‌توان به صورت (آپ = آب) و (هچ = از) و (آز) و نیز (آف) و (آژ) خواند. اما البته صورت درست آن در داخل جمله معلوم می‌شود زیرا که مثلاً در جمله‌ای که مقصود (آب از چاه کشیدن) باشد، نمی‌توان (آز) از چاه بیرون کشید.

در «هام دبیره» همه حروف به حرفی پیش از خود می‌چسبند، اما برخی از آنها، به حرف بعدی نمی‌پیوندند.

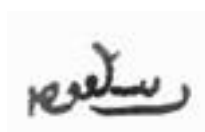
حروفی که به حرف پس از خود نمی پیوندند، اینهايند:



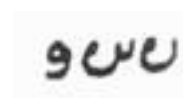
خواندن نمونه واژه‌هایی که در اتصال حروف به یکدیگر بررسی شده، چشم را به خط پهلوی آشنا تر می‌کند:



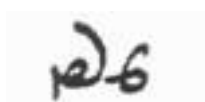
ابر abr



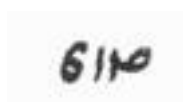
برترین bālist



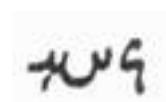
بابک pāpak



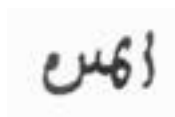
مرد mart



تاریکی tum



چاه hčā



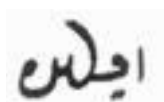
نماز، ستایش namāč



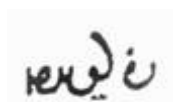
غو، فریاد avγ



راغ rāγ



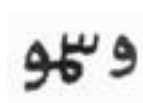
وایراف، نام مرد virāf



فریاد، کمک frayāt



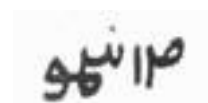
نمک namak



کامک، کام Kāmak



مستوک، همیشه مست mastuk



تخمه، نژاد tōxmak

Nāirīk نائریک، بانو

سنگ sang

hrmazdō اوهرمزدا = اهورامزدا

u amāvand ī dahyupat . burzišnīk-tar kē gētīk andar

Kām kirpak ī pērōčkar

اندرگیتی که براننده تر؟ دهیویت (پادشاه) با قدرت و پیروزگر کرفه کام (ثواب خواه، نیک خواه)

a-vinās-tar ī hān farraxv-tar katār martōm

مردم کدام فرخ تر؟ آنکه بی گناه تر

huvaršt huxt humat

اندیشه نیک گفتار نیک کردار نیک

اعداد در خط پهلوی

در خط پهلوی اعداد از راست به چپ به این صورت نوشته می‌شود:
یکان

۱ yak-ēvak در اشعار (اورامی) کردی نیز به صورت ava آمده است

۲ du

۳ sē

۴ čivār

۵ panč

۶ šaš (هنوز در یزد همینگونه تلفظ می‌شود)

۷ haft

۸ hašt


۹ noh


بطوریکه دیده می‌شود، هر عدد، از ترکیب اعداد دیگر ساخته می‌شود.


در دهگان نیز از ترکیب دو عدد، عدد جدید بدست می‌آید مثلاً از آمیختن ۱۰ و ۲۰ عدد ۳۰ یا از جمع ۸۰ با ۱۰ عدد ۹۰ ساخته می‌شود.
دهگان


۱۰ dah

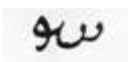
vist ۲۰ 

sīh ۳۰ 

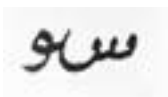
čihīl ۴۰ 

pančāh ۵۰ 


stša ۶۰ 

haftāt ۷۰ 

haštāt ۸۰ 

nahvat ۹۰ 

صدگان

sat ē-sat ۱۰۰ 

du sat ۲۰۰ 

sēsāt ۳۰۰

سه

ivārsatč ۴۰۰

سه

pančsat ۵۰۰

سرسه

هزارگان

hazār ۱۰۰۰

ه

hazār du ۲۰۰۰

سه

hazār sē ۳۰۰۰

سه

اعداد از ۱۰ تا ۲۰، از جمع عدد ۱۰ با یکان بدست می‌آید:

yāzdah ۱۱

ند

۱۲ duvāzadah این تلفظ هنوز در ری و بین تهرانیان اصیل رایج است

د

سزده ۱۳ sēzdah

چهارده ۱۴ čivārdah

پانزده ۱۵ pānzdah

شانزده ۱۶ šānzdah

هفده ۱۷ hafdah

هشده ۱۸ haštdah

نوزده ۱۹ navazdah

اعداد از ۲۰ به بالا نیز به همین صورت بدست می‌آید:

دو ۲۱ vist u ēvak

سه ۲۲ vist u du

چهار ۲۳ vist u sē

۲۴ vist u čivār لست

۲۵ vist u panč لست

۲۶ vist u šaš لست

۲۷ vist u haft لست

۲۸ vist u hašt لست

۲۹ vist u noh لست

اعداد از ۳۰ به بالا یا چهل و غیره نیز عیناً به همین صورت اند.

۳۱ sīh u yak لور

۳۲ sīh u du لور

اعداد کسری

در بیان اعداد کسری، نخست مخرج کسر، و پس از آن صورت کسر می آید.

du-ēvak دو یک، یک دوم سیهو

sē-ēvak سه یک، یک سوم سهو

و این شیوه گفتار همان است که هنوز در واژه (چارک) به معنی چهار یک، یا یک چهارم من، یا یک چهارم گز، یا متر برجای مانده است.

پی‌نوشت‌ها

۱. قواعدی که زامنهوف بر اسپرانتو نهاده است بیشتر نظر به قواعد زبان فارسی و به ویژه زبانهای فارسی باستان دارد، اما جامعیت آن زبانها البته بعلت گستردگی، بیشتر است.

۲. جوانک

۳. میراث ایران، نوشته سیزده تن خاورشناس، ترجمه محمد معین، صفحه ۲۸۷

۴. عراق، تلفظ عربی شده اراک است که بخش غربی ایران را تشکیل میداده است

۵. در بخش آینده خواهید خواند، که واژه‌ها در طول زمان دگرگونی‌هایی می‌پذیرند که برخی از آنها دگرگونی شکل واژه است و گروهی دگرگونی معنای آن است.

۶. گروهی گمان می‌بردند که فقط «هام دبیره» خط پهلوی است. در حالیکه همه انواع آن خط‌ها پهلوی بوده است و البته هر کدام نام ویژه‌ای نیز داشته‌اند و برای کار ویژه‌ای بکار می‌رفته‌اند. فردوسی نیز علاوه بر خط پهلوی در همه شاهنامه از آن یاد شده، از خط خسروی یا خط شاهان نیز با نام خط پهلوی یاد کرده است:

یکی نامه بنوشت بر پهلوی بر آئین شاهان خط خسروی

یا:

نبشتند بر نامه خسروی نبود آن زمان جز خط پهلوی

بنابراین دین دبیره و «گشته دبیره» نیز خط پهلوی‌اند.

۷. حروف عربی مثل ض و ع ... مورد نظر نیست.

۸. زبان شناسی و زبان فارسی دکتر خانلری، صفحه ۲۵۴، مثالهای مختلفی که این تلفظ‌ها از آن بر می‌آید در صفحات ۲۵۴ و ۲۵۵ همان کتاب آمده است.

۹. چنانچه گفته شد برای حرکت پیش، ۴۵ حالت شناخته شده اما با وجود آن در آوانگاری بیش از ۴ گونه نداریم و این چهار گونه اگر چه از تلفظ امروزی ما که ۲۳ گونه است بیشتر بنظر میرسد اما در مقایسه با ۴۵ حرکت بسیار ناچیز است.

۱۰. در زبان محاوره امروز «ذ» همیشه بصورت «ز» تلفظ می‌شود. برای تلفظ صحیح این واژه در زبان پهلوی عادت کنید آنرا با تلفظ اصلی خود ادا کنید.